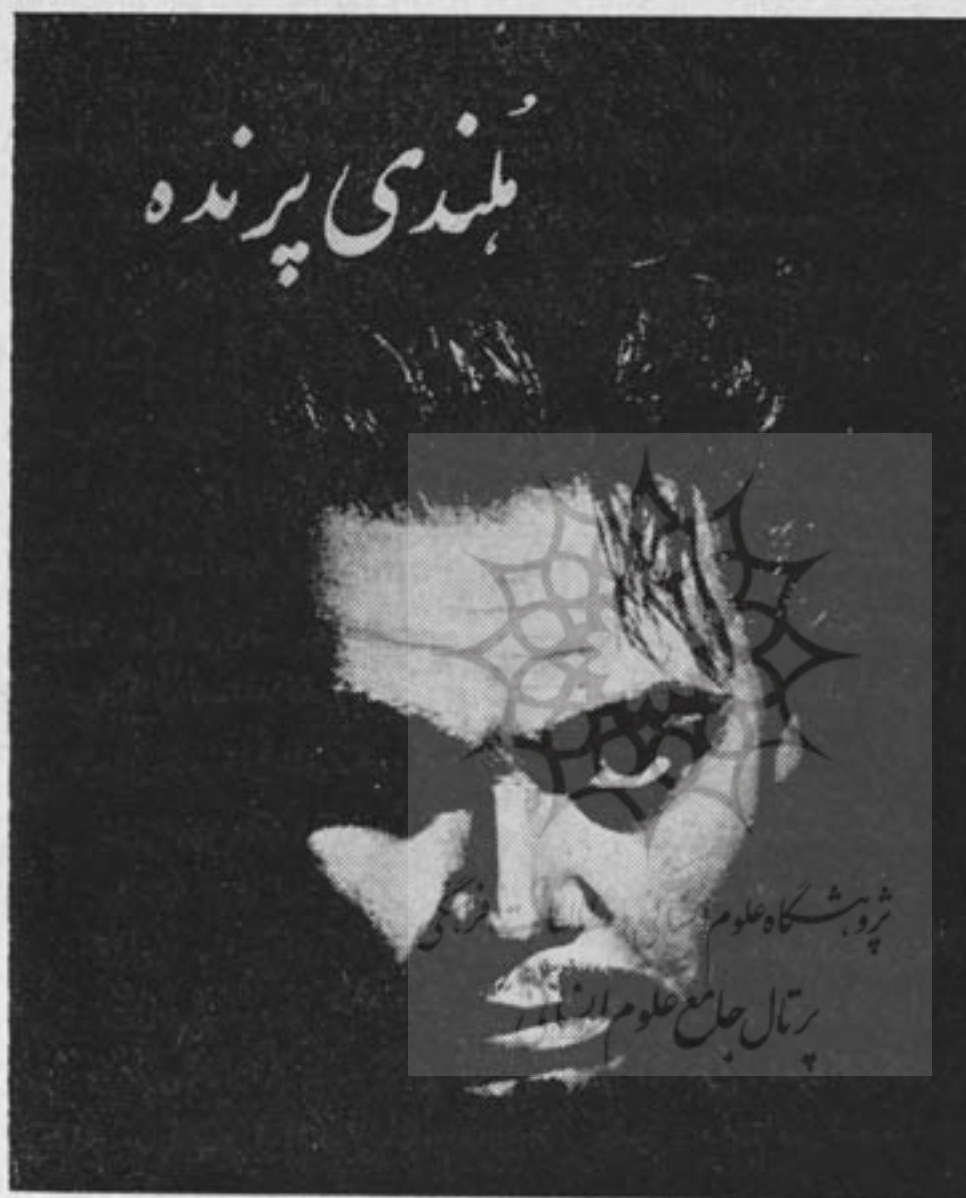


تحلیلی جامع از نخستین اپرای ابزرگ «واگنر» :



زمینه

با آنکه «هلندی پرنده»<sup>۱</sup>، چهارمین اپرا از اپراهای سیزده گانه دریشار

۱ - Der Fliegende Holländer .

واگنر، محسوب است، مع هذا و بجرئت میتوان آنرا نخستین اثر واقعی وی - که واجد سبک اساسی و «اصالت» خاص واگنری است - دانست. قبل از آن ، «رینزی»<sup>۱</sup>، که بسبک اپراهای فرانسوی و باقتباس از آثار «می بر بر»<sup>۲</sup> ساخته آمده بود سروصدای فراوانی ایجاد کرد. لکن شهرت آن به همان دوره زندگی واگنر محدود شد. و ظاهراً موفقیت‌های ناشی از «رینزی» آهنگسازرا تشجیع کرد تا بیشتر به درون خود پردازد و آنچه را که با قلب و احساس و تفکرش نزدیک تر مینماید از خود ببرد. در «هلندی پرنده» و آنچه بعد از آن آفریده آمد - نظیر «تانهویزر» و «لوهنگرین» - واگنر قصه مردی تنها و منور را بمیان آورد که در جستجوی عشقی پایدار و بی چون و چرا است. - و جستجوی خود وی تا بیست سال بعد - تا بهنگامی که - «کوزیمالیست» را یافت، همچنان ادامه داشت .

داستان «هلندی پرنده» که ریشه و اصلی فولکلوریک دارد ، در دوره رومانتیسم ، و در مرتبه احساس و تفکر پر از هیجان آفریننده ای رومانতিক ، پرورش یافت و شکل گرفت . دریاهاى متلاطم و پراز آشوب ، سرگردانیها و آواره گیهای گونه گون، و اصوات فوق طبیعی و اعجاز آمیز ، همه و همه، گوش، چشم، ذهن و بالاتر از همه « تفکر» واگنر را تحت تأثیر گرفتند .

این موسیقی واگنر آشوب پر تلاطم ولی در عین حال «پوک» با دها و طعم نمک آلوده دریاها را آنچنان در خود دارد، که به شنونده اش نیز سرایت میدهد! واگنر کار بر روی «هلندی» را طی سفری که از «ریگا» به «پاریس» داشت - از راه اقیانوس - آغاز نهاد. و در این زمان وی به آینده هنری خود - پس از بر نامه هائی که در خارج با موفقیت رهبری کرده بود - بیش از پیش امید میداشت. ولی این امید چندان نپایید. «پاریس» به عهد خود وفا نکرد و واگنر مجبور شد که «داستان» خود را به دیگران بفروشد. با این همه، ذهن وی از «هلندی» روی نمیگردانید و بهر تقدیر بود خود «لیبرتو»ئی بر اساس آن بوجود آورد .

Rienzi - ۱

Meyerbeer - ۲



بسال ۱۸۴۱ موسیقی «هلندی» بپایان رسید و در سال بعد «پارتیتوره» آن برای اجرای کاری در برلین، تنظیم گردید. با وجود طرحهایی که آماده شده بود، برلین ازا اجرای نخستین اپرا، محروم ماند و اولین اجرا در دوم ژانویه سال ۱۸۴۳ در «درسدن» برگزار شد. از آنجا که «پوبلیک»، واگنر را با «رینزی» میشناخت، در انتظار چیزی نظیر آن بود، این انتظار برآورده نشد و اپرا با سردی و عدم استقبال مواجه گردید. برخلاف «رینزی» که در میان مردم درخشیده بود، «هلندی» سرگردان پس از مدتی سرگردانی به آخرین ردیف «رپرتوار» های اپرایی پرت شد؛ «هلندی» نخستین اپرای واگنراست که در انگلستان و بدستور ملکه و یکتوریا - بارهبری «لوئیجی آردیتی»<sup>۱</sup> بروی صحنه آمد و نخستین تهیه آن در امریکا - در هشتم نوامبر ۱۸۷۶ در فیلادلفیا اتفاق داد (هر دو اجرا بزبان ایتالیائی بود). «نیویورک» در ۲۶ ژانویه ۱۸۷۷ «هلندی» را بزبان انگلیسی دیدوشنید. و «متر و پولینن» آنرا در فصل اپرایی ۹۰-۱۸۸۹ در میان آثار اجرایی جای داد. رهبری این اجرا را «آنتون سایدل»<sup>۲</sup> و نقش آفرینی اش را «امیل فیشر» (در نقش دالاند) و «تئودور ایشمان» (بجای هلندی) به عهده داشتند.

هر چند که در برابر موفقیت اپراهای بعدی واگنر بظاهر، «هلندی» پرنده، میبایست گرفتار «کسوف» گردد، لکن قدرت هول و وهم درونی و تحرك و جنبش داستانی آن بسبب احیای مداومش بوده است.

امروزه تمامی «موزیکولوگ»ها بر آنند که: با آنکه «هلندی» پرنده، توجیه کننده احترام و توجهی است که واگنر نسبت به «بتهوون» و «وبر» در خود داشته است، مع هذا آنرا باید نخستین اثر واقعی و دراماتیک آفریننده اش بحساب آورد. ●

### داستان

[ فیلیپ فاندردکن،<sup>۳</sup> کاپیتان یک کشتی هلندی سوگند یاد میکند که

۱ - Luigi Arditi .

۲ - Anton Selidel .

۳ - Vanderdeckén .

اطراف دماغه‌ای را (دماغه Good Hope) درنوردد، اگرچه تمام زندگی خود را بر سر آن بگذارد. و این سوگند او را «ابلیس» درمی‌یابد و محتوی آن را سرنوشت ابدی او، میسازد!

## پرده اول

– طوفانی وحشی، کشتی «دالاند» را به نقطه‌ای بعید از سرزمین اصلی،  
– در سواحل «نروژ» – میکشاند. «دالاند»، کارکنان کشتی را مرخصی و

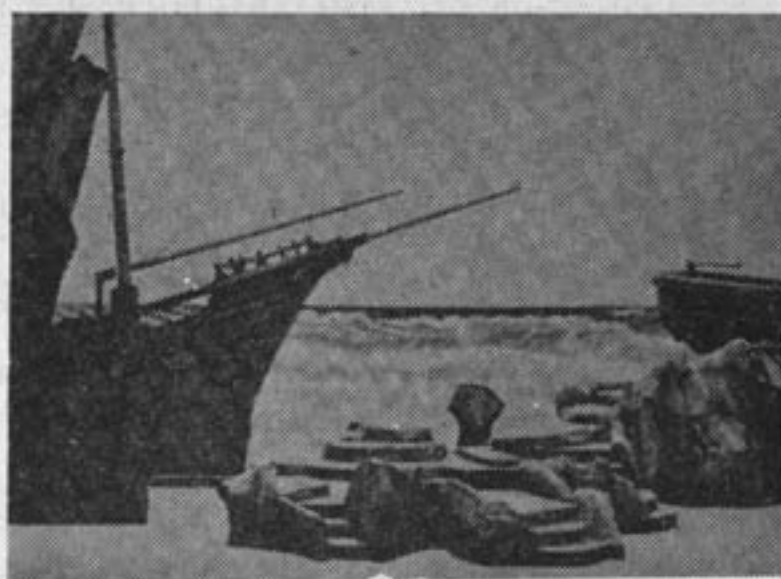


... در خلیجی تنگ  
و دلگیر بر کناره  
نروژ ...

استراحت میدهد و خود نیز پس از آنکه مراقبت از کشتی را به ملوانی جوان میسپارد آن را ترک میکند. ملوان بخواب میرود و در خواب «بالاده»ی را در باب معشوقه خویش زمزمه میکند... ناگهان دریا به تلاطم و آشوب میافتد و آسمان تیره و تار میشود. درامواج سرکشیده و طغیانی دریا شبح سرخ رنگه يك کشتی شرعی پدیدار میگردد. و هر لحظه نمایان تر میشود تا در کنار کشتی «دالاند» لنگر میاندازد. کاپیتان کشتی – «واندرکن»، از آن فرود میآید در حالیکه نگران و مضطرب از سرنوشت خویش است: – او باید زنی را جستجو کند و بیابد که عشقی واقعی و ابدی بدو هدیه نماید و او را از عقوبت شوم که همان درنوردیدن ابدی عفت دریا است – رهایی دهد و اگر چنین زنی یافت نشود کار او تا روز رستاخیز جزمین نخواهد بود! – «دالاند» در بازگشت از



وجود کشتی شبح آمیز آگاه میشود. «واندردکن» از او میخواهد در شب جائی



... هلندی پرنده  
بادبانهای کشتی  
شبح آمیزش را  
برمیافرازد.

بدو واگذار کند و در عوض، و پیداش، مقدار طلا و جواهر از او بازستاند... پس از آنکه «واندردکن» در می یابد که «دالاند» را دختری است، از وی میخواهد که دخترش را بازدواج او در آورد. «دالاند» که از بیکرانی ثروت این کاپیتان شور بخت آگاه است، بلادرنگ تقاضای اورامی پذیرد. «واندردکن» قول میدهد که تمامی گنجینه خود را که محموله کشتی او است بعنوان «جهیز» بدو ارمغان کند و برای خود نیز بدین ترتیب «امید» جدیدی در راه رهایی و رستگاری بوجود میآورد. «دالاند» خوشحال از این ماجرا «واندردکن» را به خانه ساحلی خود دعوت میکند و باز کشتی را به جاشویان می سپارد. جاشویانی که همان آواز یاد شده ملوان جوان را - از سر میگیرند و ادامه میدهند.

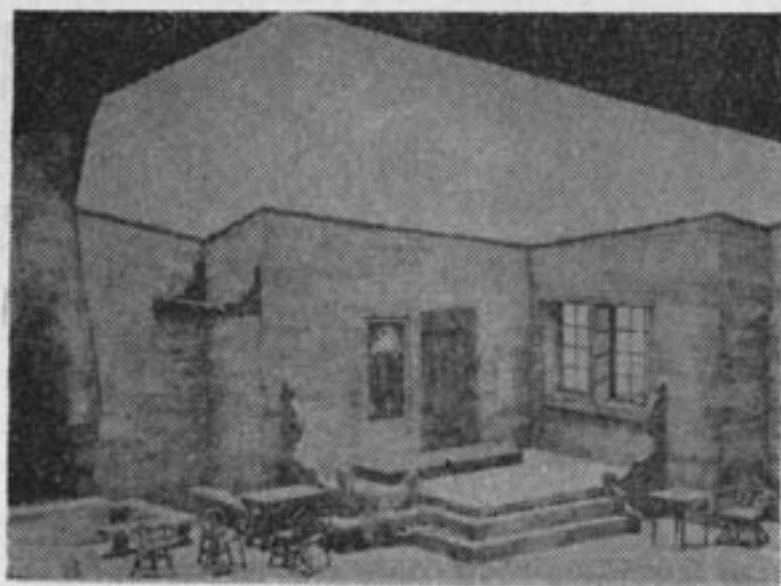
## پرده دوم

«سنتا»<sup>۱</sup>، دختر دالاند، نظارت بر گروهی از دختران «ریسنده» را به عهده دارد «ماری»، پرستار او نیز همواره مراقب حال او است. دخترکان، «سنتا» را در مورد خواستگارش، به گوشه و کنایه میگیرند. این خواستگاروی، «اریک»<sup>۲</sup> نام دارد و «سیاد» است. ولی «سنتا»، همواره بیاد «هلندی» است و تحت تأثیر

Senta. - ۱

Erik. - ۲

جذبۀ سیمای او که تصویرش بر دیوار اطاق نصب شده است - قرار دارد .



خانۀ ساحلی دالاند  
با تصویری از هلندی  
بر دیوار .

هنگامی که «ماری» - موهوم پرست، از خواندن بالاد «کاپیتان خیالی» استنکاف می‌ورزد، سنتا خود نغمه سر میکند و با شور و شوقی آتشین «بالاد» را پایان می‌رساند. و بعد بشکلی که رفقایش گرفتار تشویش و هراس میشوند، دعا میکند و می‌طلبد که او همان کسی باشد که «انسانی از دست رفته» را رهائی خواهد داد !



در آن حال که دوستان «سنتا»، تورهای مردان خانواده را مرمت میکنند،  
«او» جز به سرنوشت غم انگیز «هلندی» نمی‌اندیشد.



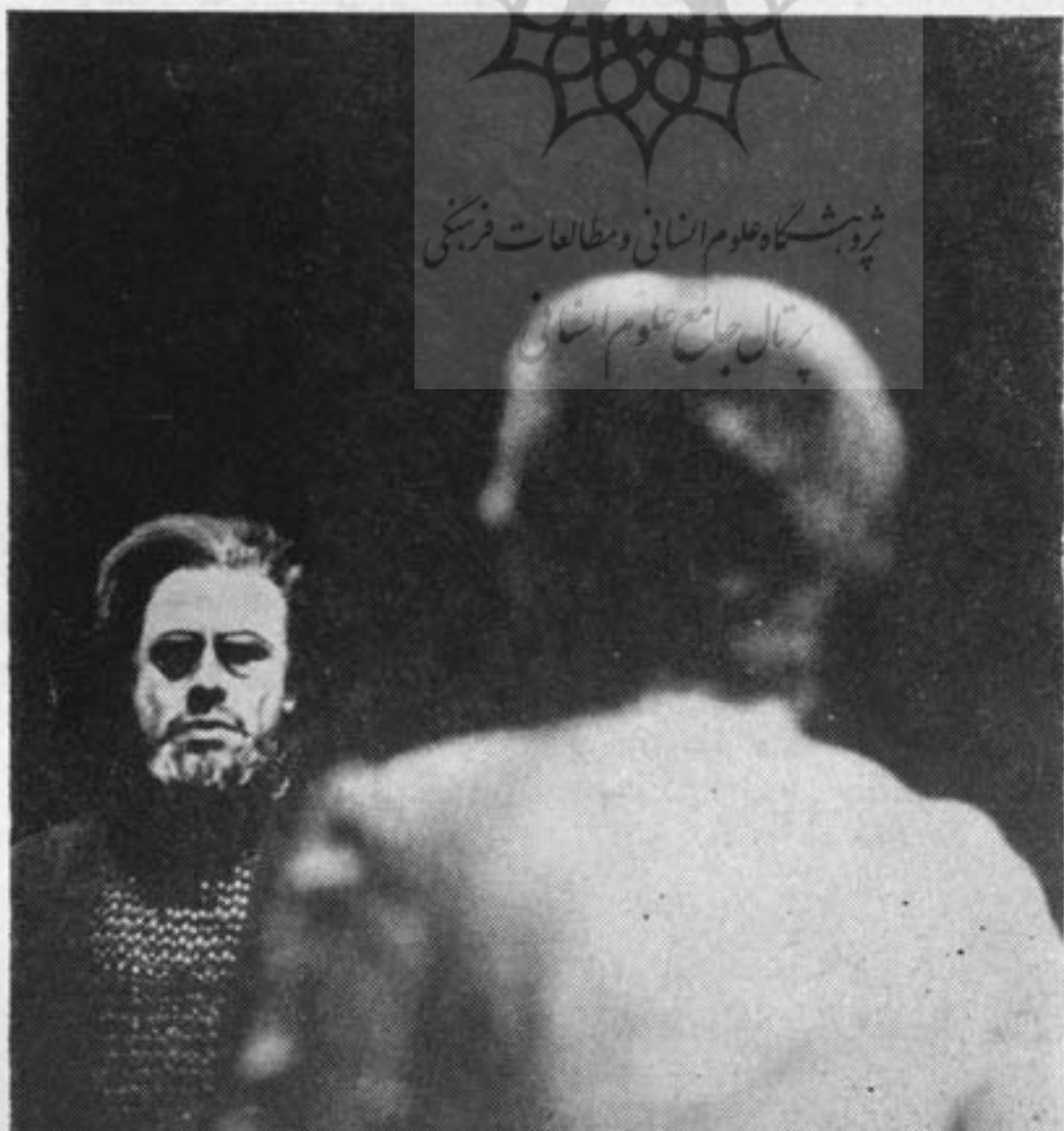
در این هنگام «اریک» (صیاد و خواستگار «سنتا») از راه می‌رسد. او خبرهای



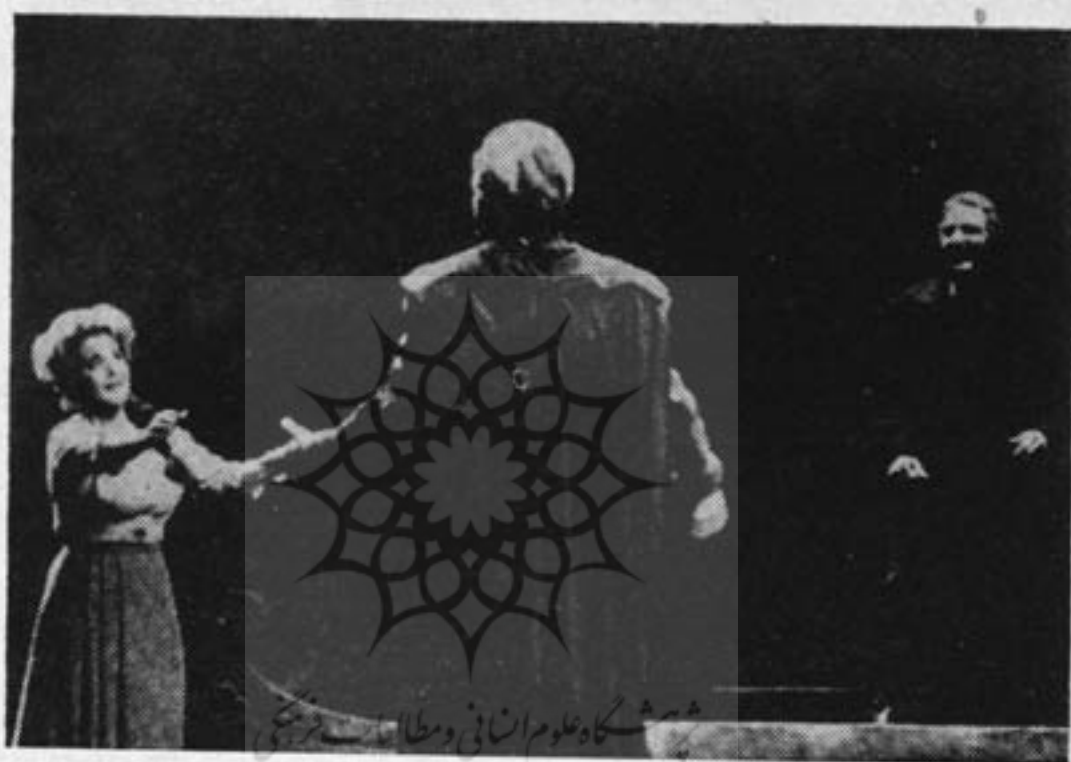
«سنتا» احساس  
واقعی خود را برای  
«اریک» باز می‌گوید

مواجهه «سنتا» با مرد رؤیاهایش. و رویارویی «هلندی» با زنی که میبایست  
او را از عقوبت شومش رهائی دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



جدیدی از ملاحان دارد . « ماری » و دخترکان ریسنده ، خارج میشوند تا مقدمات جشن و سروری را که در پیش است فراهم آورند .  
 «اریک» ، از «سنتا» که بدو بی اعتنا است میخواهد که درخواستش را با «دالاند» در میان بگذارد . و بعد متوجه میشود که تمامی وجود او را ، «هلندی» فرا گرفته است . همه حواسش بجانب تصویر او است ، «سنتا» احساس واقعی خود را نسبت به اریک پنهان نمیکند و باز میگوید و او را در ناگامی و ناامیدی رها میسازد . اریک خارج میشود و لحظه ای بعد «واندردکن» در برابر دختر ظاهر



«سنتا»، مشتاقانه و پر شور، درخواست «هلندی» را می پذیرد، در حالیکه «دالاند»، مشعوف از این رضایت آن دورا نظاره میکند.

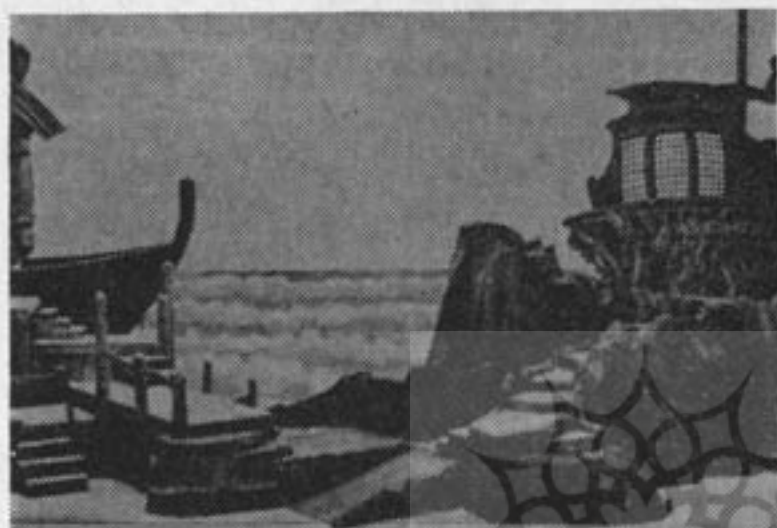
میگردد . و بعد «دالاند» نیز بسرعت سر میرسد و از «سنتا» میخواهد که به «هلندی» خوش آمد بگوید . مردی که همسر آینده او خواهد بود . پس از خروج «دالاند» «واندردکن» قصه سرنوشت غم انگیز خود را برای «سنتا» نقل میکند . و با این «نقل» ، شفقت و وفاداری و اعتماد «سنتا» را می آزماید . «سنتا» مشتاقانه عهد می بندد که تا او پسین دم زندگی بدو وفادار بماند . «دالاند» باز میگردد و سخت



خوشحال میشود وقتی درمی یابد که دخترش به زناشویی باهواندردکن، رضایت داده است.

### پرده سوم:

در بندرگاه، روستائیان بازگشت ملاحان را جشن گرفته اند و به رقص و آواز مشغولند. آنان درحالیکه از سکوت عظیمی که بر روی کشتی شبخ آمیز



از عرشا کشتی  
هلندی نوری وهم-  
انگیز می تراود!

هلندی، سنگینی میکند، حیران مانده اند، سر نشینان آن را به شرکت در جشن فرا میخوانند. اشباح جاشویان هلندی، کاپیتان خود را بخاطر جستجو و تلاش بیهوده ای که در پیش گرفته است باستهزاء و طعنه میگیرند. و این امر روستائیان خرم و خندان را به هراسی بزرگ گرفتار میسازد. «سنتا» بزودی وارد میشود، درحالیکه «اریک» او را تعقیب مینماید و اصرار دارد که قلب و عشق خود را بدو ارمغان کند. «هلندی» بتصادف گفتگوی آن دورا می شنود و «سنتا» را به بی وفایی و عهدشکنی- متهم میسازد و میخواید از او که وی را وداع گوید.

سنتا میخواید از «واندردکن» که به حرفهایش گوش کند ولی پاسخ هلندی، آنست که چون وی (سنتا) هنوز در برابر خداوند سوگند و عهد خود را اعلام نکرده است، میخواید از سر نوشت شومی که گریبانگیر او است بگریزد. هنگامیکه سنتا پاسخ میدهد که وی شخصیت هلندی را بازمی شناسد و تصمیم دارد



سه چهره از نقش آفرینان «سنتا» در زمان های گوناگون :  
 ( از چپ به راست ) ، «دستین» (۲-۱۹۰۱) ، «کب» (۱۹۱۴) و «ماریا، ولر» (۴۲-۱۹۳۹)

که وی را از سر نوشت غم انگیزش نجات دهد ، و اندر دکن بدرون کشتی خویش  
 که برای افتاده است ، می‌جهد و می‌نمایاند که او همان «هلندی پرنده» است ؛  
 همانطور که «اریک» ، «ماری» ، و «دالاند» متحیر بجای خود ایستاده‌اند ، «سنتا»  
 پیروزمندانه فریاد بر می‌آورد که تال‌حظه مرگ بدو وفادار خواهد ماند . و بعد  
 بتندی در کنار خلیج میدود و خود را به دریای متلاطم می‌افکند .  
 هنگامی که کشتی «واندر دکن» در افق‌های دور ناپدید میشود ، «سنتا»  
 و «هلندی» - بشکلی استحال یافته - بسوی آسمان‌ها صعود میکنند ؛

### موسیقی

این حقیقتی است که اگر اپرایی بر روی «بالهای موج طوفان» ساخته  
 آمده باشد ، تنها و تنها ، اثر پشگرف «در بارش واگنر» ؛ «هلندی پرنده» است .  
 «نوت» های ، «هلندی پرنده» ، طعم شور دریا ، صغیر پر خروش باد ، و غریب هول  
 افکن امواج را با عمق وجود شنونده نفوذ میدهد . «فرانتس لاخنر»<sup>۱</sup> - رهبر  
 ارکستر - چه جانانه گفته است که : «هر جا و هر گاه که این پارتیتورا را باز کنید ،  
 وزش باد را بسوی خود احساس مینمائید ...! گوئی که اندیشه واگنر تمامی  
 از طوفانهای هراسناک دریائی آکنده بوده است که چنین آنرا بشکلی موزیکال  
 با رنگ دراماتیک بازگو میکند . شاید سفر کوتاه پر مخاطره‌ای که وی بسال  
 ۱۸۳۹ ، بایک کشتی کوچک بادبانی از «ریکا» به پاریس - و از طریق لندن -

F. Lachner. - ۱



نموده بود ، در این خلجان طوفانی اندیشه او بی تأثیر نبوده باشد . ولی حتی هنگامی که آن سفر با انجام رسید - و بعد از آن - نمودهای زندگی این آهنگساز بیست و شش ساله آرام و طبیعی جلوه نمی نمود . «فرانتس لیست» ، یار وفادار «واگنر» قضیه را اینگونه توجیه کرده است : «... طوفان های درونی بسیاری او را در زیر حملات خود گرفته بود ...» و بعدها اضافه کرده بود که : «هرگز جای شکفتنی نیست اگر واگنر بدرستی و عمیقاً تلاطم طوفانی «هلندی» را باز شناخته باشد .»

هنرمندان رومانتيك دریای متلاطم را بخاطر خویش دوست میداشتند و بجان میخریدندش ، زیرا که آنرا میتوانستند ، مظهر و «سمبول» آشفتهگی هیجانات و خوفناکی سرنوشت خود تلقی کنند . شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی - و همزمان با واگنر - «ویکتور هوگو» منظره های بدیع و درعین حال غم انگیزی از دریا پیش چشم ما میکشاید - امواج سیاه درهم می پیچند و غرش کنان پیش میروند . تال حظه سقوط فرامیرسد ... و «شاعر» می بیند که با حروف جلی بر روی آب نوشته شده است : سرنوشت من ! (Ma Destinée) و یا «شلی» ، شاعر انگلیسی ، طوفانها را فرا میخواند تا او را نیز در بر گیرند و با خود همراه کنند :  
 «اوه ! ... مرا در بر بگیرید ! ... همانند يك موج ، يك «برگ» ... و يك قطعه ابر ... !»

و بعد خودش را با طوفان به قیاس میگیرد :

«... یکی دیگر همانند تو : تند و سرسخت ، مغرور ، و رام ناشدنی !» او رتور «هلندی پرنده» سرشار از مناظر بدیع طوفانی است . نخستین نوائی که بگوش میرسد ، صفیر باد است ، که «ویولن ها» و «ویولا» ها بر روی «پنجم» و «اکتاو» و از طریق «ترمولو» های لرزنده آنرا با زمینها یا نند ، در جریان «ترمولو» های زهی ها ، چهار «هورن» ، جسارت و بی اعتنائی «هلندی» را به شنونده القا میکنند . «نوت» آخرین را «هورن ها» بدفعات تکرار میکنند . و این تکرار همراه بانوت های ریز (زینت) در میان صدای زوزه مانند باد ، بتدریج محو

میشود . واگنر بدین طریق به استهلاک تدریجی «هلندی» و فریادش در تراکم زوزه پردوام طوفان اشاره میکند:



در این اپرا ، هدف غالب « موتیف های واگنر » ، « برچسب » زدن به پرسوناژها بخاطر نمایانیدن هرچه آشکارتر آنها است - برچسبی برای هلندی ، برچسبی برای « سنتا » و مأموریت نجات او و برچسب هایی برای - تغییرات روحی اش -

در این زمان هنوز واگنر به اوج بلوغ هنری خود نرسیده و بکار گرفتن « لایت موتیف » . - آنگونه که بعدها در آثارش رخ نمود - اساس تکنیک او قرار نگرفته بود . ولی در « هلندی » آنچه « اصالت » ، « ظرافت » و « باریک بینی » ای مشهود است که تنها پس از تقریباً یک ربع قرن آنرا میتوان در « ترستان و ایزولده » باز ، دید .

ما غالباً خروش طوفان را از لابلای همین « ریزه کاری » ها ، و البته همیشه در یک شکل شگرف شاعرانه و تخیلی ، میشنویم . و این « ریزه کاریها » و بدایع واگنری ، بهر شکل که ارائه می شود ، سبب « وحدت » ناگسستنی ای میان اجزاء هر سه پرده اپرای « هلندی » گردیده است . و شنونده بی آنکه « آگاه » بر این « وحدت » باشد . پس از اتمام اپرا آنرا « تمام معنی » - « احساس » مینماید . هنگامی که « پیکولو » ها در آخرین حیطه صدائی خود فریادهائی وحشی سر میکنند ، بخوبی تصادم باد بی عنان و پرشتاب را با بادبانها و ریسمانهای دکل کشتی به شنونده القا مینمایند . و یا هنگامی که « برنجی » ها ، با یک « تمپو » ی تند و قوی به خروش درمی آیند ، خنده کریه « شیطان » بذهن شنونده متبادر میشود . و این « شیطان » همانی است که « هلندی پرنده » را به درنوردیدن بی وقفه هفت دریا ، تا روز رستاخیز ، محکوم کرده است . و تنها راه نجات هلندی سرگردان و آواره ، از این تقدیر شوم ، آنستکه ، زنی را بیابد که راستین باشد و تا آخرین لحظه زندگی بدو وفادار بماند . در اینجا در شکل کار واگنر تغییر مختصری



مشهود است . و این تغییر شکل ناشی از «نقطه» هائی است که کشش نوت‌ها را سبب میشود و از آن واگنر، صدای انسان‌ها را منظور دارد : کشتی رانان نروژی و جاشویان کشتی «دالاند»<sup>۱</sup> :



بدین ترتیب برخورد بعدی ما با نوای جاشویان - در آخرین پرده اپرا - در صحنه‌ای که آنان ، آواز متلاطم و پرخروش خود را بهنگام «نوشیدن» سر میکنند ناگهانی و غیرمنتظره نیست ، آنچه تنها «فوق العاده» و ناگهانی می-نماید، رویاروی شدن مجدد با شکل «دونتی» ترانه‌است و درارتباطش با جاشویان خیالی «هلندی» . روح این صحنه از پرده آخر، با ورود شبخ کشتی در نخستین پرده مطابقت دارد.. و نیز «تمپو» ی غم آفرین و آهسته آن با اشباح ساکت جاشویان بهنگام برافراختن بادبان‌ها انطباق می‌یابد:



شگرف‌ترین نکات هنگامی رخ مینماید که همین نحوه ترکیب خاص ، دوباره بخاطر شناسانیدن کاراکتر سرشار از ظرافت و بشاشت ملودی‌ای که دخترکان نروژی در پرده دوم میخوانند بکار گرفته می‌شود - ( آواز نخ - ريسان ) :-

رسال جامع علوم انسانی



واگنر درصدد آنست که ما را از ارتباطی که میان اجزاء اپرایش برقرار کرده‌است ، آگاه سازد . بدین منظور در مقدمه ارکسترال پرده دوم، بانهایت دقت و ظرافت، از ترکیب خاصی یاد شده که برای نمایانیدن اصوات طوفان و

Daland. - ۱

نیز ملاحان نیروژی بکار گرفته شده بود ، در راه معرفی آواز ملایم و موزون دختران ریسنده نیز استفاده میبرد. بدون تردید بهنگم اجرای اپرای واگنر، این ارتباط دقیق میان اجزاء ، بشکلی برجسته تر و نمایان تر دستگیر شنونده میشود. این برجستگی را اپراهای واگنر مدیون «انترلود» های کوتاه ارکستری هستند که پرده های اپرا را - در فرم و مضمون - همانند زنجیری اتصال می دهند .

مقادیر فراوان دیگری نیز از این نحوه ترکیب دونتی در هلندی پرنده، دست یافتنی است که تحلیل بعضی از آنها آسان است و برخی دیگر، همانند آنچه گذشت، با اینکه منطقی و بجای نمایند ، ولی تعریف و تشریح «شفاهی» و «نظری» آنها سخت دشوار است . از اینگونه ظرائف در «بخواب کودک من!»<sup>۱</sup> که يك لائى فرانسوی است و واگنر آنرا تقریباً یکسال قبل از «هلندی پرنده» آفریده است - نیز نشانه هائی یافت میشود . آنچه که «گهواره» و «دریا» را خویشاوندی میدهد ، چه میتواند باشد جز پیری و سالخوردگی؟<sup>۲</sup>

این اپرای واگنر در حقیقت بر اساس «بالاد»ی که «سنتا» ، اجرای را بهمه داده دارد ، استقرار یافته است که در آن «سنتا» افسانه «هلندی پرنده» را بازگو میکند . این «بالاد» ، نخستین قطعه از اپرا است که واگنر آنرا آفریده است . قطعه مزبور بر اساس «پنجم» های لرزنده ارکستر، که نمایاننده طوفان دریاها است ، «موتیف» هلندی را معرفی مینماید . نوای خروشان باد و موج کلام موزون «سنتا» را همراهی میکند:

«... هووو...! ... باد چه زوزه ای میکشد! » هر «بند» از متن «موتیف» - موضوع اصلی را که مأموریت نجات «سنتا» باشد بذهن خطور می دهد .

بجرات میتوان ادعا کرد که سرزندگی و گرائی بسیاری از ترکیب های توصیفی اپرا مدیون وجود امواج و شکل القای آنها و خروش و تلاطم شان به

۱ - Dors mon enfant.

۱ - «Rocked in the cradle od the deep.»



شنونده میباشد. در سرآغاز «اوورتور»، ارکستر و بادهای پرتلاطمی را بر زمینهای پر خروش از طغیان «ویولن سل»ها و «دوبل باس»ها مینمایاند. باد هر لحظه - و پرشتاب - اوج میگیرد و امواج را از پائین ترین حیطة تکنیکی ارکستر - و از طریق يك گام کروماتيك پرشتاب - به چهار و نیم اکتاو فرازتر، صعود میدهد! سپس امواج درهم شکسته و ارکستر بر روی «هفتم کاسته» استقرار می یابد. موج بعدی کوتاه تر، ولی پر خروش تر است و تمامی بخش زهی ارکستر را بکار میگیرد:



موج سوم، که بنوبت خود نمائی میکند، جانشین بالاد «سنتا» میشود و از این پس او است که «سکان» قطعات را بردوش میگیرد.

هنگامی که پرده بروی نخستین صحنه ابراهشوده میشود، ماهنوز خروش موجهای بعدی را از طریق ارکستر می شنویم و این مقدمه طغیانی است که بر روی صحنه رخ خواهد نمود. پس از فرونشستن طوفان و وزود کشتی، هلندی شور بخت با آشفتهگیها و غوغاهای درونی خود خلوت میکند.

غرش امواج همراه با بالاد «سنتا» و نیز در سرآغاز «اوورتور»، توصیفی بود از تلاطمهای دریا. و این تکرار آن در این بخش «سمبولی» است از هیجانات و آشفتهگیهای انسان!

رسال جامع علوم انسانی



هنگامی که هلندی با حرمان و ناامیدی فراوان در باب عقوبت هولناك خویش که در سایه آن باید زیست کند - و حتی نتواند بمیرد - سخن میراند، ادامه بیشتر گفتارش امکان نمی یابد. زیرا که آواز و ارکستر در این جا نقشی سه گانه بعهده دارند: همراهی کلمه به کلمه متن، ایجاد مظاهر و «سمبول»ها و بالاخره بیان احساسات خالص و مطلق - و غالباً ترکیب ماهرانه این سه «نقش»

آثار بزرگ را بوجود می آورد.

احتمالاً هولناکترین آنچه که در این اثر واگنر رخ مینماید همانی است که دو گروه آواز جمعی آنها در آخرین پرده اجرا میکنند: آنجا که انسانهای سر نشین کشتی «دالاند» با اشباح مقیم کشتی «هلندی» رویاروی میشوند. و این، مواجهه دو «دنیا» است - دنیای زندگان و دنیای مردگان - و این مردگان تنها «شبح» نیستند: روانهایی شرور دارند، عفریت‌های دریائی‌اند و ارواح خبیث طوفانند! و شاید نمایشگر «طبیعت»‌اند که دشمن آدمی است!

آخرین صحنه را واگنر، بروی محفل عشرت و بزم «زندگان» - که همان جاشویان کشتی «دالاند» باشند - میکشاید. تمامی زندگان با معشوقه‌های خود به نوشیدن مشغولند و اشباح کشتی هلندی را فریاد میکنند تا بدانها بیوندند. ولی پاسخی بر نمیگردد. و «زندگان» دوباره «مردگان» را ندا میدهند. و باز پاسخی نیست! و آنگاه «زندگان» بطعنه میگویند:

«... آنها خفته‌اند... آنها باید مرده باشند...» در آخر، فریاد آنان پاسخی میگیرد. به ارواح جاشویان کشتی هلندی همراه با همان زوزه باد و نوسان امواج در کنار کشتی‌شان ظاهر میشوند. ارکستر در اینجا مجدداً به همان نحوه ترکیب «دو نتی» متوسل میشود. ولی این بار در یک «فرم» سخت و خشن و همراه با خنده کریه شیطان! موسیقی که در یک مجرای کروماتیک پیش میرود، هر لحظه و همناک تر و خوف آورتر میشود، و جاشویان «دالاند» را هر آسانی بزرگ در بر میگیرد. ولی بر هر اس‌خود فائق میشوند و دوباره دسته جمعی آواز مشخص و سرزنده ملاحان را ساز می‌کنند. در اینجا صدای گروه آواز جمعی «اشباح» هر لحظه رساتر و رساتر می‌شود. فریاد باد با زهم شدت می‌یابد. «امواج» آوازی و ارکستری، هر لحظه بیشتر و رفیع‌تر اوج میگیرند تا آنجا که وجودهای مطلق انسانی را در خود غرقه می‌سازند. و «اشباح» چنین نوا سر میدهند:

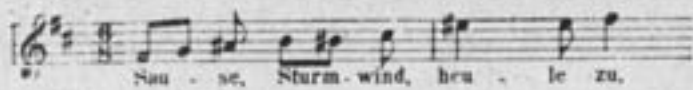
«... بادهای طوفانزا، غرش‌ها، غریب‌ها، شما هرگز نمیتوانید بادبان

های کشتی ما را آسیبی برسانید!...»

سازهای زهی و آوازا این بار همه با هم در قلمروی پهناور، همه‌امواج



گذران را شکل میدهند:



«تضاد» موزیکال و دراماتیک درونی اپرا، در برابر «طوفان شیطانی»، با وجود «سنتا» آفریده میشود. زنی فداکار، که میثاق می‌بندد که تا آخرین لحظهٔ حیات به «هلندی سرگردان» وفادار بماند و بعد خود پایدار می‌ماند. در «اوورتور»، نخستین بار موتیف «سنتا» را بسیار نرم، آهسته و شفاف در «مایه» ای سرد از دهانهٔ سازهای بادی چوبی می‌شنویم:



این «موتیف» به‌دگرگونی و استحاله‌هایی چند، در جریان اپرا گرفتار می‌آید که تشریح و تحلیل آن چندان آسان نیست. برای مثال میتوان دو نت آخر همین موتیف را که با فیکور دونتی یاد شده شباهت دارد شاهد آورد. هنگامیکه واگنر ضرورت موتیف سنتارا - در راه گسترش (دولوپمان) به تمپوئی تندتر انتقال میدهد، دو نت آخرین را چند بار بتکرار در می‌آورد و بدین شکل يك ارتباط «شما تیک» ایجاد میکند. ارتباط با چه؟ با صدای طوفان؟ .. با آواز نخ‌ریسان؟ .. و یا بانوای ملاحان! .. و آیا این، ارتباط و خویشاوندی «تم» ها را دور و خارج از قلمرو «کلمات» ثابت میکند؟ ..

در بسیاری از لحظات آخرین اپرا، وفي المثل زمانی که «سنتا» خود را بآب می‌افکند که «هلندی» را نجات دهد، موتیف «سنتا» با «تمپو»ئی طوفانی بوسیلهٔ ارکستر بصدا در می‌آید. سپس آبخاری از نوت‌های کوتاه و فشرده - این بار بر روی قلمروی وسیع‌تر - فرو میریزد و باز در يك قالب سخت «ملودیک» بسوی بالاجریان می‌یابد. در اینجا ارکستر برای لحظه‌ای چند آشفته‌گی طوفانی «سنتا» را در آخر، «بالاد» متعلق باو - از سر می‌گیرد: «... من نجات دهندهٔ او

خواهم بود! و «سنتا» در میان امواج ناپدید میشود و بعد نیز کشتی هلندی  
رفته رفته در سینه دریا فرومی نشیند. بر طبق نسخه اصلی واگنر، در پایان، سنتا  
و هلندی، غرقه در جذبۀ عشق یکدیگر از دل امواج بسوی آسمان صعود  
می کنند.

ترجمه و نگارش : محمود خوشنام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی